

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امروز به حسب نقل مصادف است با ولادت با سعادت مولایمان حضرت علی بن محمد الهادی صلوات الله علیهما. این روز مبارک و میلاد مبارک را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به همی شیعیان و موالیان آن بزرگواران تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همی ما را جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگواران قرار دهد و دست ما را در دنیا و آخرت از دامن پر مهر و محبت و با برکت‌شان محروم نفرماید. این صلوات خاصی آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصِيِّ الْاَوْصِيَاءِ وَ اِمَامِ الْاَتْقِيَاءِ وَ خَلْفِ اَيِّمَةِ الدِّينِ وَ الْحُجَّةِ عَلٰی الْخَلَائِقِ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِيْءُ بِهٖ الْمُؤْمِنُوْنَ قَبَسًا بِالْجَزَلِ مِنْ نُّوْرِكَ وَ اَنْذَرَ بِالْاَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ وَ حَذَّرَ بِاَسْكَ وَ ذَكَّرَ بِاَيَاتِكَ وَ اَحَلَّ خَلَائِكَ وَ حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ بَيَّنَّ شَرَائِعَكَ وَ قَرَأَيْصَكَ وَ حَصَّنَ عَلٰی عِبَادَتِكَ وَ اَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ نَهٰی عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ اَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلٰی اَحَدٍ مِنْ اَوْلِيَائِكَ وَ ذُرِّيَّتِهِ اَنْبِيَائِكَ يَا اِلٰهَ الْعَالَمِيْنَ.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

بحث در این بود که آیا ضرب و ایلام بدنی و امثال این‌ها که به حد قطع عضو و جرح و کسر نیانجامد، ضرب مؤلم، ایذاء مؤلم بدنی که به آن‌ها نیانجامد آیا وجوب دارد یا نه؟ اقوال در آن ذکر شده که شش یا هفت قول بود در مقام که عرض شد. برای اثبات وجوب این صنف از این نوع به ادله‌ی مختلفی می‌توان استدلال کرد. دلیل اول همان اجماع منقول در کلام مقدس اردبیلی رضوان الله علیه در مجمع الفائدة و البرهان هست که ایشان عبارتش را دیروز خواندیم. فرموده است که «بل لایجوز الإیلام إلا بدلیل شرعی لقبه عقلاً و شرعاً بل لو لم یکن جوازهما بالضرب اجماعاً لکان القول بجواز مطلق الضرب بمجرد أدلتهمَا المذكورة مشکلاً» پس ایشان لو لم یکن جوازهما بالضرب اجماعاً، ایشان ادعای اجماع در مسئله فرموده است. این تمسک به اجماع هم صغریاً و هم کبرویاً در این‌جا محل اشکال هست؛ اما از نظر صغری این مطلب در کلمات فقها محل اختلاف است هم سلف و هم خلف محل اختلاف است چطور با مسئله‌ای که محل اختلاف فقها

است و ما بالوجدان اختلاف را در کتب فقهیه می‌بینیم چطور می‌توانیم ادعای اجماع بکنیم؟ ایشان هم شاید این اجماع، اجماع فرضی است یعنی اگر اجماعی باشد (حالا من نمی‌دانم هست یا نیست) اگر اجماعی نباشد محل اشکال هست بنابراین اخبار جزمی هم معلوم نیست ایشان از اجماع خودشان دارند می‌دهند یک اجماع فرضی را دارند می‌فرمایند مثل این که انسان در یک مسئله‌ای می‌گوید حالا من طبق قاعده اگر اجماع نباشد قاعده این‌جوری اقتضا می‌کند حالا اجماع هست یا نه نمی‌دانم این کلام هم بعید نیست که مقصود مقدس اردبیلی قدس سره این باشد. حالا صرف نظر از این مناقشه‌ی صغروی از نظر کبری هم به حسب انظار معمول بزرگان اجماعی که دارای مدارک معلومی است در بین کتاب و سنت و ادله که به آن می‌گویند محتمل المدرک، این‌جور اجماعات هم حجت ندارد بخاطر این که ممکن است مدرک مجمعی همین ادله باشد، پس اعتبار به این ادله است نه به اجماعی که آن‌ها می‌گویند. البته سابقاً بارها گفتیم یک نظریه هم این هست که اگر واقعاً صغرای اجماع محقق بود این‌جا وجود مدرک مانع از اخذ به اجماع نمی‌شود. حالا توضیح آن را قبلاً دادیم و حالا یک مسئله‌ی اصولی است که یک مبنا هم این هست که اجماع مدرکی لایأس به در صورتی که اجماع صغرای آن مسلم باشد، فرض کنید تمام فقها من الصدر الی الختم این فتوا را دادند؛ همه‌شان، حالا یک روایتی هم در مقام وجود دارد، چند روایت هم در مقام وجود دارد در این‌جا ما می‌توانیم استناد کنیم به همین اجماع، به این بیان که اگر این روایت معنایش این نباشد این مستند معنایش این نباشد آیا می‌شود تمام این فقها من الصدر الی الختم اشتباه کرده باشند؟ به حسب حساب احتمالات در این موارد این احتمال خطا در فهم این نصوص، این روایات، این ادله بعد از این که همگان بر آن اتفاق دارند احتمالش در حد صفر است یا اطمینان به عدم خطا وجود دارد و قهراً اطمینان به آن فتوا برای ما پیدا می‌شود از این جهت اگر فقهی دید تمام فقها من الصدر الی زمانه یک فتوایی را دادند به خودش نیاز نمی‌بیند که برود ادله را بررسی کند می‌گوید حتماً درست است، اگر من بروم ادله را هم بینم چیز دیگری بفهمم باید خودم را تخطئه کنم که من دارم خطا می‌فهمم چون در علوم عقلی است که ممکن است حالا همه خطا کرده باشند اما در مثل این امور نقلی و امثال ذلک این قدر پیچیدگی و تعقد ندارد که بگوییم من الصدر الی الختم همه‌ی فقها اشتباه کردند، حداقل این هست که برای انسان اطمینان پیدا می‌شود پس بنابراین این که بگوییم هر‌جا اجماع مدرکی شد آن اجماع لا اعتبار به، لا قيمة له باید کنار گذاشت به درد نمی‌خورد این‌جور نیست بنابراین مسلک.

بیان دوم، راه دوم؛ استدلال به نصوص است. گفتیم نصوص وارده‌ی در مقام دو طایفه است طایفه‌ی اولی آن نصوصی هستند که موضوع مأخوذ در آن نصوص همین ماده‌ی امر و نهی است «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر»، طایفه‌ی ثانیه نصوصی است که نه عنوان امر و عنوان نهی مأخوذ در موضوع حکم نیست عناوین آخر سبعة عشر یا سبعة عشر، که امروز یکی دیگر هم اضافه کردیم می‌گوییم سبعة عشر عنوان، چون همان «سکوا بها وجوههم و جباههم»، سکّ الوجه، این هم یک عنوانی است که اضافه می‌شود به آن عناوین قبلی، هفده تا عنوان می‌شود.

اما استدلال به طایفه‌ی اولی که «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» کتاباً و سنتاً به این مضمون داریم. استدلال به این طایفه بعد از آن که گفتیم عرف و لغت مساعدت ندارد بر این که ضرب و امثال ضرب مثل گوش‌مالی و فرک الاذن و مداد زیر انگشت گذاشتن و فشار دادن و امثال ذلک، گفتیم به این‌ها هیچ لغت و عرفی امر و نهی نمی‌گوید. امره به این که یک سیلی به او زده، امره به این که خودکار گذاشت لای انگشتش و فشار داد و

امثال این‌ها، این امر و نهی این‌جاها صادق نیست. بنابراین بعد از این که لغت و عرف مساعدت ندارد بر این که این ادله‌ی «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» شامل این قسم شود خواهیم به این ادله تمسک کنیم باید به یکی از طرق تالیه باشد که عرض می‌کنیم.

راه اول این هست که گفته بشود کلمه‌ی امر و نهی در امر به معروف و نهی از منکر یک حقیقت شرعیه پیدا کرده مثل آن‌چه که در باب واژه‌ی صلاة گفته می‌شود که صلاة در لغت به معنای دعا است اما این در عرف شرع کأن وضع تعیینی علی نظر، یا وضع تعینی علی نظر آخر پیدا کرده برای این عمل خاص که ما أوله التکبیر و آخره التسلیم، یا مثل کلمه‌ی صوم که به معنای کف است اما الان عَلم شده و حقیقت شرعیه شده برای عبادت ویژه و هکذا زکات، خمس و هکذا، این‌جا هم بگویم واژه امر و واژه‌ی نهی حقیقت شرعیه دارد و مقصود از این امر و نهی به حقیقت شرعیه اعم است از آن مفاد عرفی و لغوی آن، در مفاد عرفی و لغوی، امر و نهی از مقوله‌ی لفظ است آن هم لفظ خاص، که إفعال و لاتفعل باشد اما در معنای شرعی آن که معنای اعم از آن و اوسع از آن هست که مثلاً بنابراین فرمایش صاحب جواهر بگویم «حمل الغیر علی فعل، علی عمل» و نهی عبارت است از «منع الغیر عن عمل»، حالا این حملُ علی عملُ بآیة وسیلة کانت به لفظ إفعال و لاتفعل و این‌ها باشد یا با نصیحت و پند و این‌ها باشد که باز از مقوله‌ی لفظ است یا به عمل باشد به ضرب و شتم باشد، به امثال این امور باشد. بنابراین ادعا بشود این حقیقت شرعیه، این یک راه، اگر این‌جوری گفتیم آن وقت «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» دیگر این مروا، مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر مثل صلوا می‌ماند چه جور صلوا معنا نمی‌کنیم یعنی ادعوا؟ و یک عبادت ویژه‌ای را معنا می‌کنیم که به آن دارد بعث می‌کند «مروا بالمعروف» هم دارد می‌گوید یعنی «إحملُ الناس علی المعروف، منعوهم عن المنکر»، کأن این‌جور گفته بآیة وسیلة کانت، این‌جوری می‌شود معنای آن، چون اگر حقیقت شرعیه ثابت شد همان‌طور که در اصول بیان شده است متکلم به یک کلام اگر واژه‌هایی را که دارد استعمال می‌کند خودش اعلام کرده باشد که من این واژه‌ها را برای معنای خاص وضع کردم ظاهر حالش این هست که وقتی آن واژه‌ها را استعمال می‌کند به همان معنای‌ای که خودش وضع کرده دارد استعمال می‌کند دیگر نمی‌شود آن واژه‌ها را به معنای عرفی و لغوی معنا کرد، وقتی آن واژه‌ها به معنای عرفی و لغوی استعمال می‌شود که او طریق جداگانه‌ای از ما عند العرف برای خودش قرار نداده باشد وقتی قرار نداده ظهور حالش این هست که همان معنای عرفیه را می‌خواهد بگوید، همان معنای لغویه را می‌خواهد بگوید مستند ما برای این که کلام شخصی را به معنای عرفی و لغوی حمل می‌کنیم ظهور حالش است که این ظهور حال حجت است ولی وقتی خودش آمده یک وضع خاصی، معنای خاصی و جدیدی را وضع کرده ظهور حالش این هست که همین معنای خودم را اراده کردم نه آن معنای‌ای که فی العرف و اللغة وجود دارد ولیکن این راه اشکال آن این هست که اثبات حقیقت شرعیه در مقام دلیل و شاهد قاطعی ندارد که این مقصود باشد چون احتمالات دیگر هم وجود دارد که بعد خواهیم گفت، فقط یک مجرد یک احتمال است احتمال محرز و ثابت شده‌ای نیست.

راه دوم این هست که بگویم این واژه‌ی امر و نهی شارع استعمال فرموده است در آن معنای اعم از معنای عرفی و لغوی مجازاً، استعمال مجازی فرموده «مروا» یعنی إحملوا مجازاً، «و انهوا» یعنی و امنعوا مجازاً، در این معنای اعم استعمال فرموده مجازاً استعمال فرموده و این شئت قُلْتُ بتعبیر آخر اراد منه مجازاً این معنای اعم را، چرا می‌گوییم دو تا تعبیر می‌کنیم؟ بخاطر دو مسلکی که در باب مجاز وجود دارد که آیا مجاز استعمال لفظ

در معنای خارج از معنای موضوع له آن هست؟ که این شاید نظر رایجی بوده، عده‌ای این‌جوری می‌گفتند یا این که نه مجاز این نیست، این که حسنی ندارد لطافتی ندارد، کلمه‌ی مثلاً اسد را از معنای خودش که معنای شیر باشد آن شیر درنده باشد در آن استعمال نکنیم در این آقا استعمال کنیم بگوییم هذا اسد، این چه لطفی دارد؟ لطفش این هست که این شیر، معنای اسد همان معنای شیر باشد، بگوییم این همان است که به آن می‌گویند مجاز عقلی که مجاز سکاکی هست که مرحوم امام قدس سره طبعاً لإستادشان آقای آشیخ محمد رضا مسجد شاهی که یک مدتی قم بودند صاحب وقایع الاذهان، ایشان در باب مجاز گفتند اصلاً آن غلط است، آن که درست است این هست که یُرید به ذلک از باب یک ادعا، ادعا می‌کند این هم شیر است، این همان شیر درنده است آن وقت کلمه‌ی اسدی که معنای آن شیر است بر این تطبیق می‌کند در این منطبق می‌سازد. اگر که... و نظر صحیح در باب مجاز همین است که یُراد بالمجاز آن معنای غیر موضوع له‌ی، از باب ادعایی که او همین است. بنابراین اگر این‌جوری گفتیم نباید بگوییم استعمال کرده در او، نه استعمال در معنای خودش کرده مستعمل فیه در باب مجاز همان معنای حقیقی آن هست، تطبیق آن مجاز در آن هست تساهل در آن هست. بنابراین این‌جا می‌گوییم شارع می‌فرماید مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر إما باستعمال الامر و النهی در آن معنای اعم که بشود مجاز در کلمه و یا به این که بگوییم اُرید یا اراد شارع این معنای اعم را مجازاً، این‌جور بگوییم و شاهد بر این مسئله هم که بگوییم شاید این‌چنین باشد یعنی نشاید، استظهار کنیم حتی، این هست که وقتی به السنه‌ی شارع مراجعه می‌کنیم بعضی شواهد می‌بینیم که از آن ممکن است به دست بیاوریم که همین‌جور است مِن جمله مثلاً در صفحه‌ی 510 از همین چاپ باء مستدرک، «باب وجوب امر الاهلین بالمعروف و نهیهم عن المنکر» سند می‌رسد به «عبد الاعلی مؤلی آل سَام عَنْ اَبی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا تَرَلْتُ هَذِهِ الْآیَةَ- یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا فُؤَا اَنفُسَکُمْ وَ اَهْلِیْکُمْ نَاراً جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ یَبْکِی وَ قَالَ اَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِی کُلَّفْتُ اَهْلِی» خدا می‌فرماید «فُؤَا اَنفُسَکُمْ وَ اَهْلِیْکُمْ» من خودم برای انجام تکالیفم عاجزم ناتوانم آن وقت حالا تازه این که آن‌ها را هم وقایه کنم به عهده‌ی من گذاشته شده، گریه می‌کرد «وَ قَالَ اَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِی کُلَّفْتُ اَهْلِی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَسْبُکَ اَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِه نَفْسُکَ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَی عَنْهُ نَفْسُکَ» نه، همین مقدار که امر کنی آن‌ها را بما تأمر به نفسک و نهی بکنی آن‌ها را عما تنها عنه نفسک کفایت می‌کند، مازاد بر این بر عهده‌ی تو نیست که حالا بخواهی گریه بکنی، نه این که نمازهای او را بروی بخوانی، روزه‌های او را بروی بگیری، نمی‌دانم خمس او را خودت بدهی از جیب خودت بدهی، این‌ها که نیست، این نیست، حالا این‌جا «تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِه نَفْسُکَ» انسان به نفس خودش امر می‌کند می‌گوید إفعل؟ یا وادارش می‌کند؟ به نفس خودش نهی می‌کند می‌گوید لاتفعل؟ یا نه خودش را منع می‌کند؟ باز می‌دارد از انجام یک کاری؟ نهی النفس خود انسان به خودش که امر نمی‌کند، نهی نمی‌کند، به خصوص بنابراین که بگوییم امر در آن مأخوذ است کما آن که بَیِّن فی الاصول که عالی به دانی بگوید یا استعلاء در آن شرط است که خودش را بالا بگیرد به او بگوید، مأخوذ در معنای عرفی آن هست در معنای لغوی آن هست و الا تقاضا است اگر مساوی به مساوی بگوید اگر پایین هم به بالاتر بگوید استدعا است تقاضا است اگر فوق به پایین‌تر از خودش بگوید که علو داشته باشد یا اگر علو هم ندارد استعلاء کند یا حتی بعضی گفتند علو و استعلاء هر دوی آن باید با هم باشد، اگر عالی واقعی خفض جناح کند امر نیست، نه، عالی بالاستعلاء هم بگوید آن وقت امر می‌شود. انسان خودش خودش است چه‌جور بیاید این حقیقت معنای موضوع له امر نسبت به نفس معنا ندارد بلکه بکن نکن، انسان که به خودش نمی‌گوید که انجام بده ترک کن، این کار را نمی‌کند، خودش تصمیم می‌گیرد،

خودش را وادار می‌کند با تصمیم، پس بنابراین این که فرموده است «حسبک أن تأمرهم بما تأمر به نفسک»، به همان‌جوری که خودت را وادار می‌کنی او را وادار کن.

س: ...

ج: می‌دانم «بما» درست است.

س: ...

ج: کما نمی‌گویم، نه سیاق یک سیاق واحد است.

س: ...

ج: تأمر به او یعنی تأمر نفسک به آن کار یعنی چکار می‌کنی؟ وادارش می‌کنی به آن نماز خواندن، این را هم وادارش کن به نماز خواندن.

س: ...

ج: کما نمی‌خواهیم بگویم، نه.

س: ...

ج: حسبک

س: ...

ج: چرا؟ چه جور خودم را حمل می‌کنم؟ چه‌طور خودم را وادار می‌کنم می‌گویم اگر انجام ندهی مورد غضب خدا واقع می‌شوی، انجام ندهی جهنم در کار است، به آن هم می‌گویم آقا اگر نماز نخوانی غضب خدا در کار است، جهنم در کار است بدبخت می‌شوی، همین‌هایی که خودم را این‌جوری حمل می‌کنم بر انجام واجبات و ترک محرمات، پس بنابراین این که چیزی ندارد که حالا.... گریه کردن ندارد یعنی کار صعبی نیست. به زن و بچه‌ات می‌گویی آقا همین‌جور که می‌گویی بلند شوید نماز بخوانید از خدا بترسید، بله خودش از خدا می‌ترسد بلند می‌شود به آن‌ها هم می‌گوید بلند شوید نماز بخوانید از خدا بترسید این که دیگر حالا کار سختی نیست که.

پس این که حسبک أن تأمرهم بما تأمر به نفسک، این تأمر اول که، تأمر دوم، تأمر به نفسک یعنی تحمل به نفسک، تبعث به نفسک، این معنای آن هست. این به ذهن می‌آید که بله آن تأمر اول هم یعنی این، همان معنا که آن‌جا فرموده است حالا علاوه بر این....

س: ...

ج: اجازه بدهید این تمام بشود.

علاوه بر این فرمایش به قول صاحب جواهر قدس سره فرموده است که با توضیحی که بنده عرض می‌کنم، فرموده آن عناوین آخر که گفتیم به حسب استقرار هفده عنوان است که آن‌ها فقط امر و نهی نیست؛ تغییر دادن است، منع کردن است و و عناوین دیگری که دیروز آن‌ها را عرض کردیم فرموده با توجه به آن روایات عدیده آن‌ها قرینه می‌شود

که از این امر و نهی معنای عرفی و لغوی مقصود نیست بلکه شارع استعمال کرده در یک معنای اعمی یا اراده کرده از او آن معنای اعم را، چون ظاهر این هست که آن هفده عنوان این‌ها همه از وادی واحد هستند با امر به معروف، یعنی همان وظیفه‌ای که ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر دارد می‌گوید آن‌ها هم دارند همان‌ها را می‌گویند، نه یک تکالیف آخری هستند این‌ها عبارتۀ آخری‌های همان چیزی است که در کتاب و سنت هی تهییج کرده ترغیب فرموده، فرموده «و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر»، این ادبیات را آن‌جا عوض کرده، همین تکلیف است نه این که تکالیف آخری وجود دارد؛ ما هجده تا تکلیف داریم مثلاً، یکی امر به معروف و نهی از منکر، دو: تکلیف دیگر دیگر ما تغییر است، تکلیف دیگر ما زبر است، تکلیف دیگر ما انکار است، تکلیف دیگر ما عنوان آخر است، نه این‌ها همه.... کسی که به این روایات نگاه می‌کند درمی‌یابد که این‌ها السنه‌ی مختلفه هست که یک مطلب را دارد بیان می‌کند، ادبیات‌های مختلفی است که پروم الی مقصد واحد، یک چیز را دارد می‌گوید نه تکالیف متعدد و مختلفی است دارد بیان می‌کند. این استظهار که این‌ها وحدت مراد دارند، لسان فقط فرق می‌کند این قرینه می‌شود که آن‌جا هم که فرموده «مروا بالمعروف»، از این مروا بالمعروف چی اراده کرده؟ حمل کردن، یعنی إحملوا الناس بالعرف، منعهوم عن المنکر. این هم پس راه دوم است که اگر بخواهیم به ادله‌ی طایفه‌ی اولی تمسک کنیم باید به این قرینه‌ی سیاقیه و قرینه‌ی روایات آخر استظهار کنیم که شارع مجازاً استعمال در این معنا کرده است که قبلاً اگر یادتان باشد ما وفاقاً لصاحب جواهر قدس سره عرض کردیم که این لایعبد، این دعوا، دعوا‌ی بعیدی نیست که... و الا اگر شما بخواهید بگویید که نه، جمود کنید بر عنوان امر به معروف و نهی از منکر باید بگویید که حتماً در باب امر به معروف باید صیغه‌ی إفعل و لاتفعل هم به کار برده شود چون امر و نهی یعنی این؛ در عرف و لغت، و حال این که این خیلی مستبعد است که حتماً باید امر و نهی باشد به این واژه اگر کسی نصیحت کرد، پند داد، توجه به عقوبت داد این‌ها کفایت نکند، حتماً باید بگوید نماز بخوان، اما اگر به او بگوید اگر نماز نخواندی عقاب داری به فکر خودت باش، نه آن وظیفه را انجام نداده ولو این که در اثر این کلام آن بلند شود بخواند و این خیلی مستغرب است اگر چه گفتیم امام رضوان الله علیه در تحریر الوسيله احتیاط کردند که حالا به صیغه‌ی إفعل و لاتفعل هم بگوید چون این احتیاط ایشان هم برای این هست که لعلّ حالا احتمال دارد که حالا موضوعیت داشته باشد ولی این خلاف ظاهر است که ما بگوییم که این معنا مقصود است یعنی موضوعیت دارد، جمود بر این بکنیم بگوییم حتماً باید عنوان امر و نهی بما له من المعنی العرفی و اللغوی است، این هم احتمال دوم.

احتمال سوم، یعنی راه سوم برای این که به این طایفه استدلال بکنیم الغاء الخصوصية عرفاً هست.

س: ...

ج: نه، می‌کنی نه

س: ...

ج: ببینید نه نه، آن ببینید تصور او این بود که حتماً از آتش جهنم حفظش کند، درست؟ این خیلی مشکل است یعنی مثل کار تضمین شده «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» باید حتماً دنبالش باشی یک وقت نکنه نماز، می‌خواهد برود مسافرت همراهش باشی بروی، نکند نمازش را ترک کند، نکند آن‌جا یک گناهی از او سر بزند نکند، او این‌جوری تصور کرد که

من باید حفظ کنم او را از نار، حفظ می‌کنم چه جوری می‌شود؟ همیشه باید همراهش باشم مواظبتش کنم رصد کنم، یک جایی کار خلاف نکند، حضرت می‌گوید این نیست، به او بگویم، حالا می‌خواهد برود مسافرت به او بگویی بابا یک وقت نشود آن‌جا نمازت را نخوانی، نکند آن‌جا یک وقت کار خلافی بکنی، نکند، همین‌جور، حضرت می‌گوید این است، نه این که باید تضمین بکنی به این که این از آتش جهنم چیز بشود، آن دیگر اختیار دارد شما به او بگو.

و اما راه سوم، راه سوم این هست که بگویم درست است آقا این «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» همان معنای لغوی مقصود است، در معنای حقیقت شرعیه هم وجود ندارد، در معنای خاص شرعی هم مجازاً استعمال نشده یا اراده نشده همان معنای لغوی اراده شده؛ اما ما به الغاء خصوصیت تعدی می‌کنیم به سایر چیزهایی که همان ثمره و اثر امر و نهی را دارد؛ که ضرب باشد و فرک اُذن باشد و امثال این‌ها، به الغاء خصوصیت، نظیر چی؟ نظیر این که می‌گوید «إذا شكَّ الرجل بين الثلاث و الاربع» نمی‌گوییم رجل به معنای مرأه هست یا در معنای مجازی جامع استعمال شده، این را که نمی‌گوییم، «إذا شكَّ الرجل» رجل یعنی رجل، یعنی مرد، اما الغاء خصوصیت می‌کنیم می‌گوییم خصوصیت ندارد این حکم برای زنان هم هست، این از باب مثال گفته شده، مقصود این هست که «إذا شكَّ المکلف»، این از باب مثال گفته شده این‌جا هم می‌گوییم اگر فرموده «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر»، درست است این «مروا» یعنی امر بکنید هم معنای امر هم یعنی همان معنای امر عرفی و لغوی، اما به قرینه‌ی این که این موضوعیت و خصوصیت ندارد هدف چیست؟ هدف این هست که آن وادار بشود به این که تکلیفش را انجام بدهد، از گناه بپرهیزد، هدف این هست پس وقتی هدف این هست این را از باب مثال گفتند از باب این که این امر و نهی یک طریق متعارف سهلی است بیان شده در ادله، نه این که خصوصیت و موضوعیت دارد مثل این که وقتی راوی می‌آید سؤال می‌کند، سائل می‌آید سؤال می‌کند آقا «أصاب ثوبی دُمَّ رعافٍ»، برای نماز چه بکنم؟ این ثوب را که در کلامش می‌آورد هیچ فقیهی حمل نمی‌کند بر خصوصیت، که این حکم فقط برای ثوب است؛ اما اگر «أصاب سرواله» نمی‌شود از این استفاده نمی‌کنیم، «أصاب عبائهُ» از این استفاده نمی‌کنیم، نه معلوم است این را از باب مثال گفته، این‌جا هم که می‌فرماید «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» این‌جوری بگویم. این هم یک راه است، البته این راه هم اشکالش این هست که این که بگویم خصوصیت ندارد این محرز نیست چون امر بالاخره دیگران را وادار کردن به انجام واجبات یا ترک محرمات، درست است مورد نظر شارع است اما این‌جور نیست که به اسباب آن هم بی‌توجه باشد، امور مسیبه گاهی یک سبب خاصی را هم برایش انتخاب می‌کنند برای این که یک مصلحتی در آن وجود دارد، چون بین ضرب و کلام یک تفاوت‌هایی وجود دارد؛ ضرب یک تحقیر بیش‌تری در آن هست، سبلی به یک کسی بزنی خیلی بیش‌تر بر نمی‌تابد تا به او بگویی این کار را بکن یا نکن، ضرب، فرک اُذن و امثال این‌ها، این‌ها درست است ثمره‌ای که إفعل می‌دهد این هم می‌دهد؛ اما شارع مقدس ممکن است این‌جا آن هدفی را که در نظر گرفته، مصالح هدف را با مصالح و مفاسدی که بر سبب هم ممکن است بار بشود کسر و انکسار می‌کند یک سبب ویژه را انتخاب می‌کند می‌گوید از این راه آن کار را بکن، این منعت را، این وادار کردن را از این راه انجام بده، تا این که آن توالی فاسد و محاذیری که ممکن است راه‌های دیگر مترتب بشود نباشد، در مواردی که با ضرب بخواهد انجام بدهد با چه انجام بدهد هم تحقیر بیش‌تری برای او هست، هم چون تحقیر بیش‌تری برای طرف مقابل هست ممکن است آن واکنش شدید نسبت به این آمر به معروف و ناهی از منکر به خرج بدهد یعنی

احساسات او برافروخته شود او هم یک سیلی به او بزند اما به او می‌گوید آقا نماز بخوان، برای آخرت بهتر است یا فلان، این هم یک نوع چیزی در آن وجود دارد اما خیلی با آن ضرب و این‌ها فرق می‌کند، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم اگر شارع فرموده «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر»، عرف می‌گوید این خصوصیت ندارد زدی هم همان است، این جور نیست. بنابراین به الغای خصوصیت در این جا نمی‌توانیم این نمی‌شود این را قیاس کرد به «الرجل إذا شك بين الثلاث و الأربع» با مرأه، آن درست است آن مکلف است آن هم مکلف است تکلیف‌ها در این جاها احتمال اختلاف تکلیف، بلکه یک جاهایی هم که احتمال اختلاف تکلیف می‌دهیم شاید.... در مورد مردها فرمود جهاد بروید نمی‌توانیم بگوییم برای زنان هم گفته، الغای خصوصیت بکنیم چرا؟ چون این جا در جهاد یک قوت بدنی می‌خواهد، بعد عدم بروز در جنگ، زن ناموس است این باید محفوظ باشد چه باشد، برود بخواهد در جنگ بجنگد، این‌ها را شارع نمی‌پسندد کما این که بعضی از بزرگان اخیراً فرمودند این بانوان را می‌فرستند و بعد هم پخش می‌کنند این جوری به قول آن آقا، من نمی‌خواهم آن عبارات بعض بزرگان را عرض بکنم، این جور پایش را بالا می‌کند آن جا چه می‌کند فلان می‌کند این معلوم است که مرضی شارع نیست که در علن نوامیس مردم به این شکل بیاید، این‌ها به این شکل قطعاً درست نیست، نه این که ورزش برای بانوان نیست اما در محیط خودشان برای خودشان، نه این که بیایند پخش بکنند هر مردی، هر جوانی، هر چیزی، این دختر خانم را، آن زن را آن را ببیند که این جور، این‌ها با مذاق شرع سازگاری ندارد. علی‌آئی حال پس بنابراین مقامات فرق می‌کند اگر گفت «أبها الرجال جاهدوا» نمی‌شود گفت که این عبارات برای زنان هم هست اما در این جاها چرا این طوری هست. بنابراین این الغای خصوصیت هم اشکال دارد.

«الرابع؛ التعدي» راه چهارم این هست که بگوییم آقا این ...

س: ...

ج: نه الغای خصوصیت بکنیم یعنی بگوییم از ادله‌ی «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» خواهیم این مطلب را استفاده کنیم به الغای خصوصیت بیایم بگوییم مشکله‌اش همین است که آن جا عرفاً احتمال خصوصیت می‌دهیم به خاطر این که ضرب نسبت به امر و نهی لسانی یک بار منفی بالاتری دارد و شارع ممکن است به خاطر این بار منفی بالاتر، فرموده باشد نه از این راه نروید، فقط آن راه را، راه لسانی انتخاب نکنید.

و اما راه چهارم....

س: ...

ج: حالا می‌گوییم آن‌ها را ان شاء الله.

س: ...

ج: بلکه بعداً ان شاء الله خواهیم گفت که حالا اگر گفتیم آن معنای عام را دارد در ترتیب بین مراتب خواهیم گفت.

س: ...

ج: بلکه موعظه که حالا بحث ما نیست الان ما در اعمال.... در موعظه گفتیم اما الان الغای

چه هست؟ اعمال قدرت است مرتبه‌ی سوم، نوع سوم را داریم بحث می‌کنیم که بالید است که گفتیم کنایه‌ی از قدرت است.

خب اما راه چهارم برای تعدیه این هست که آقا قبول داریم آقا «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» برای چه هست؟ همان معنای عرفی هست اما نتعدی الی ضرب و امثال ضرب به چی؟ به تنقیح مناط، به تنقیح مناط تعدی می‌کنیم چون از ادله‌ی امر به معروف استظهار می‌شود که مناط این هست که این منکر از این شخص سر نزنند یا این واجب از این آقا ترک نشود، مناط این هست. وقتی مناط را استظهار کردیم قهراً وقتی مناط همین مناطی که در اصل وجود دارد استظهار شد؛ این باعث می‌شود که اگر خود این مناط، نفس این مناط در جای دیگری وجود دارد این حکم آن‌جا هم بیاید، اگر خود این مناط در جای دیگری به نحو اقوی وجود دارد، بالاولویه این حکم آن‌جا بیاید. اگر نفس این مناط به نحو اقوی وجود ندارد اما علیت آن برای آن مورد اقوای از این‌جا هست باز این حکم این‌جا بیاید که ضوابط تنقیح مناط و اولویت خودش از چیزهای مهمی است که در فقه ما زیاد به آن احتیاج داریم اما در اصول منقح نشده این مباحثش، ان شاء الله در همین اصولی که آن روز عرض کردم الفائق، یکی از عناوین الفائق این هست که اسباب تسری الحکم من موضوع الی موضوع آخر. اسباب تسری چیست؟ یکی از اسباب تسری الغای خصوصیت است که بحث شده و ضوابطش خصوصیاتش آن‌جا تبیین شده، یکی از اسباب تسری تنقیح مناط است، یکی از اسباب تسری اولویت است و اسباب‌های دیگر که آن‌جا این‌ها مورد کلام و بحث قرار گرفته، حالا این‌جا ما بایم از باب تنقیح مناط بگویم. چه جور؟ تنقیح مناط وقتی که شما مراجعه کنید به ادله می‌بینید.... از باب مثال بعضی‌های آن را می‌گویم. شما باید مکرر این روایات باب امر به معروف و نهی از منکر را از نظر بگذرانید تا به لحن ائمه و خصوصیات روایات واقف بشوید. آن‌جا فرموده... امیرالمؤمنین سلام الله علیه در نهج البلاغه حسب این نقل می‌فرماید «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فَلَا مُنْكَرَ مُعَيَّرٍ» فلامنکر معیّر، نشان می‌دهد که این انکار برای چیست؟ برای تغییر است. یا فرمود در حدیث دیگر «لَا يَحِلُّ لِعَيْنٍ مُّؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يُعْصِي فَتُطْرِفَ» چشم‌هایش را بگذارد روی هم «حَتَّى تُغَيِّرَهُ» وقتی می‌بیند معصیت می‌شود نباید همین‌طور چشم‌هایش را روی هم بگذارد و برود، این باید کاری بکند که او تغییر بدهد آن را، از این‌ها می‌فهمیم هدف از امر به معروف و نهی از منکر این هست که تغییر بدهد. تغییر فقط به امر به معروف و نهی از منکر می‌شود؟ یعنی به واژه‌ی إِفْعَل و لاتفعل می‌شود؟ به لفظ است؟ یک جا هست نه، به این می‌گوید یک سبلی به او بزن، یک گوش‌مالی به او بده. پس بنابراین از باب تنقیح مناط بگویم تعدی می‌کند. ولو وقت تمام شده چون این دیگر می‌خواهم تکرار نکنم و این‌ها در این روایاتی که بعد هم خواهیم خواند بخشی از آن‌ها یعنی اقسام دیگر، اصناف دیگر، همین، تقریب به همان بیان‌ها آن‌جاها هم تکرار می‌شود دیگر این‌جا تکمیل کنیم که دیگر این‌ها را ارجاع بدهیم نخواهیم هی تکرار کنیم.

خب از باب تنقیح مناط باشد. این‌جا هم این موقوف است بر این که ما یک استظهار جزمی، استظهارمان جزمی باشد نه این که جزم داشته باشیم ولی استظهار باید جزمی باشد، نه مستظهرمان جزمی باشد، استظهار بکنیم این را که حتماً علت همین است، نه این که یک حکمت است، نه این که یک فائده‌ای است که دارد ذکر می‌شود. علت را باید کشف بکنیم. اگر خواهیم تنقیح مناط بکنیم آن وقت است که می‌توانیم تعدی بکنیم و آیا شارع مقدس در همان‌جور که در بیان قبل داشتیم آیا فقط نظر کرده در این احکامش به آثار امر به معروف و نهی از منکر یا به خود سبب هم توجه دارد که نکند یک سببی را می‌خواهد انتخاب بکند در مقام که آثار منفی ایجاد نکند؟ با توجه به او وحدت مناط و

مناطق واقعی را کشف نمی‌کنیم یعنی ممکن است در نظر شارع این باشد که می‌گوییم امر به معروف بکنید، نهی از منکر لسانی بکنید چرا؟ برای این که بر این امر به معروف و نهی از منکر آن اثر انجام و ترک شخص، آن اثر بار می‌شود به اضافه‌ی این که یک ضرری هم، یک اثر منفی‌ای هم ایجاد نمی‌شود یعنی این مجموعه باعث شده که این را بگوید و وقتی این مجموعه باعث شد که این را بگوید در مورد ضرب و شتم ما این مجموعه را نمی‌بینیم، بخشی از آن در آن جا وجود دارد، نه کل آن چه که هدف قرار داده بنابراین تعدیه نمی‌توانیم بکنیم.

راه آخر این هست که، راه آخر هم نیست دو راه دیگر مانده که اگر بخواهم بگویم مثل این که طول بکشد. یک پنجم و ششمی هم وجود دارد برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.